



گفتگو با  
مسعود حسینی  
عکاس خبری

عکاس خبری  
تصویری از  
واقعیت

حسین حیدریگی



دوقولو، در صف نان ایستاده بودند، در آخر صف. فکر کنم صف حلیم بود. حلیم داشت تمام می‌شد. دوتا دخترک بسیار نگران بودند. چهره‌شان را می‌دیدم و تلاش می‌کردم این نگرانی چهره‌شان را بگیرم. جالب این بود که از بس حواس این‌ها به تمام شدن غذا بود، اصلا مرا نمی‌دیدند. یک زاویه‌ای را پیدا کردم و عکس گرفتم. عکس را به روزنامه‌ای فرستادم. آن‌ها هم کمی باور کردند و به من گفتند ما دو عکاس حرفه‌ای می‌فرستیم تا این موضوع را برای یک نمایشگاه کار کنید. دو عکاس آمدند و من برای اولین بار دو عکاس حرفه‌ای را در عمرم دیدم. بعد به همان منطقه رفتیم و برای نمایشگاه شروع کردیم به عکاسی. من کار این عکاس‌ها را می‌دیدم و یاد می‌گرفتم. من به دلایل قانونی در ایران نمی‌توانستم دوربین با خود داشته باشم؛ روزهایی که با مؤسسه می‌رفتم مشکلی نبود، اما روزهایی که خودم تنهایی می‌رفتم، دوربین را زیر لباسم پنهان می‌کردم و به داخل خیمه‌های مهاجرین رفته عکس می‌گرفتم. در آخر نمایشگاه هم تنظیم شد؛ در خانه هنرمندان تهران. ولی باز هم به دلایل قانونی از من عکسی گذاشته نشد؛ چون من اجازه کار و عکاسی نداشتم. به تهران دعوت شدم. بالاشهری‌های تهرانی وقتی عکس‌ها را می‌دیدند باور نمی‌کردند که چنین چیزی در ایران باشد، بعضی‌ها گریه می‌کردند. من هم باور کردم که عکس، تأثیر خاصی روی بیننده دارد. این‌ها عواملی بود که این کار را ادامه دادم.

حسین حیدریبگی: در هر پیشه هنری یک سری موانع وجود دارد؛ در خطاطی، عکاسی، فیلم‌سازی، شعر، داستان‌نویسی و... در این راه طی شده چه موانع پیش روی شما بوده، چه موفقیت‌هایی را پشت سر گذرانده‌اید، خیلی از موفقیت‌های بیرونی را همه می‌دانند ولی یک سری موفقیت‌هایی هم هست که خود هنرمند می‌داند؛ مثلا تکینک‌هایی را که به کار برده است. معمولا کار هنرمند بعد از سپری شدن دوره زمانی تحلیل و بررسی می‌شود؛ موفقیت‌ها، راز و رمزها و نوآوری‌هایی که در هر هنری باشد، به مرور زمان رخ می‌نماید. به نظر شما موانع در سر راه کاری شما چه در ایران و چه در افغانستان چه بوده و راه طی شده خودتان را چگونه می‌بینید.

مسعود حسینی: مشکلات ایران را عرض کردم. اما مشکلی که همه هنرمندان با او رویه‌رو هستند، مشکل پول است. در رشته‌ای که من کار می‌کنم و بعدا رشته‌ام را مشخص تر کردم، عکاسی خبری و عکاسی خبری جنگ، یک رشته بسیار پر مصرف است. من خودم به تنهایی نمی‌توانم این کار را بکنم و اگر تصادفی کنم، یا در یک جنگ زخمی شوم و وسایلم از بین برود و کدام اتفاق دیگری بیفتد، از عهده مخارجش برنمی‌آیم. به همین خاطر در قسمت عکاسی جنگ، قانون و سنت این است که یک پشتوانه بسیار قوی داشته باشد. چند دفتری که من کار کردم، این پشتیبانی را داشته از لحاظ بیمه، از لحاظ وسائل کار و... اما خب طبیعی است که باز هم مسأله مالی برای سفر کردن و چاپ یک مجموعه دغدغه من بوده. درست است که من حالا بودجه لازم را برای زندگی ام دارم، اما متأسفانه بودجه لازم را ندارم برای چاپ آن‌چه که فکر می‌کنم باید به دست خودم و در زندگی ام صورت بگیرد. گرچند ممکن است بعضی‌ها فکر کنند که من درآمد خوبی دارم و فکر می‌کنند

حسین حیدریبگی: در شماره ششم ادبیات معاصر پرونده عکاسی در افغانستان را پیش رو داریم و بسیار خوشحال هستیم که در این فرصت خدمت یکی از عکاسان جوان و به نام کشور، مسعود حسینی هستیم. جناب حسینی، شما در این سال‌ها از موفقیت‌هایی در زمینه عکاسی برخوردار بوده‌اید و این نشان می‌دهد که شما در این بلبشوی سال‌های انتحار و انفجار به شکل متعهد در این شهر مانده‌اید و درد و رنج‌های مردم این سرزمین را از دریچه دوربین خودتان به بیرون انتقال و نمایش داده‌اید. این کار شما قطعاً قابل قدر و ستایش است.

در زندگی هنری معمولا هر کسی یکی از هنرهای مورد علاقه خودش را انتخاب می‌کند؛ هنری که معمولا در نظرش از همه هنرها اگر برتری صددرصدی ندارد، امتیاز و علاقمندی خاصی نسبت به او دارد. اما برای شروع پیگیر یک ژانر هنری یکی علاقمندی‌های ذهنی است که جرقه‌ای را در ذهن شخص روشن می‌کند و دیگر این که می‌توان از بهانه‌ها و مشوق‌های بیرونی نام برد. بالاخره کسی و یا علت کوچکی بهانه می‌شود که هنرمند را به خط بکشد و سرنوشت کاری و هنری‌اش را تغییر بدهد. شما هم شامل همین قاعده می‌شوید؟ چه بهانه‌ای شما را به سمت وسوی عکاسی کشاند و چگونه این مسیر را ادامه دادید و تا مرتبه حرفه‌ای دنبال کردید؟

مسعود حسینی: من در شهر مشهد کلان شدم. بعد از ختم دبیرستان، یک دوره دوساله ژورنالیزم را گذراندم و تلاش می‌کردم که به هنری رو بیاورم. دوست داشتم کار هنری داشته باشم ولی دقیقا نمی‌فهمیدم که چه کار کنم؛ تا این که با یک مؤسسه خیریه آشنا شدم. آن‌ها در زمینه کمک به فقرا افغانستانی کار می‌کردند. یک روزی مرا خواستند و برای توزیع غذا به منطقه‌ای بردند. حاشیه شهر بود، جایی بسیار ناامید کننده. از دیدن آن مردم بسیار متأثر شدم؛ جایی که می‌گفتند حلبی آباد، خانه نداشتند، آب نداشتند، گاز نداشتند، برق نداشتند. راه وجود نداشت. بسیار وحشتناک بود. من در ایران کلان شده بودم، در مکتب ایرانی درس خوانده بودم، تمام حسم مثل همان کشور بود. باور نمی‌شد که جامعه میزبان اصلا همین جا را دیده باشد، یا فکر کند که چنین جایی وجود دارد. همان وقت تصمیم گرفتم که به یک نحوی، جامعه میزبان را از همین مسأله باخبر کنم. اول به چند روزنامه اصلاح طلب یادداشت نوشتم؛ دوران خاتمی بود. آن‌ها می‌گفتند که ما از این نامه‌ها زیاد دریافت می‌کنیم. بعد خودم هم متوجه مطلب شدم. کمابیش از کار مطبوعاتی سر در می‌آوردم. با خود گفتم وقتی می‌نویسم و کلمات را انتخاب می‌کنم، حس شخصی خودم دخالت دارد؛ قضاوت شخصی خودم است. باید در انعکاس خبر آن‌طوری عمل کنم که کاملاً بی‌طرفانه باشد. لذا اولین چیزی که در ذهنم رسید، عکس بود که بدون کدام تغییری در (subject) بگیرم و برای آن‌ها بفرستم. برای این کار باید یک دوربین می‌خریدم. شرایط مهاجرت سخت بود و امکان دوربین خریدن هم نبود. برای این که درآمدی داشته باشم، در یک خیاطی کار می‌کردم. بعد از کمی پس انداز، رفتم دنبال یک دوربین عکاسی؛ یکی را خریدم که تاحالا همان را دارم. دوباره به مؤسسه خیریه رفتم و گفتم: من آماده هستم تا برای شما تصویر هم بگیرم. دوباره رفتیم به همان مناطق. این بار یک صحنه بسیار متأثر کننده را که دیدم. آن صحنه این بود که دو دختر

نداریم؛ اولین بار حبیب‌الله خان کامره عکاسی را به افغانستان آورد، به دنبالش امان‌الله خان به تقلید از شاه ایران یک چندتا عکس از زناش می‌گیرد و چیزی دیگری از عکاسی گذشته نمی‌فهمیم. به خاطر این که در گذشته به عکاسی به عنوان یک هنر نگریسته نمی‌شد. از عکاسی مردم به عنوان یک کار می‌فهمیدند که در فلان میدان، پارک شهر نو یک دوربین عکاسی به گردن داشته باشد و عکس بگیرد و کاسی کند. اولین کاری که من و استاد مسافر و کسانی دیگر انجام دادیم، این بود که سعی می‌کردیم این نگاه را تغییر بدهیم و عکاسی را به عنوان هنر جا بیندازیم. دیگر این که ما به بسیاری از مجلات داد و ستد داشتیم؛ عکس می‌دادیم. سعی ما این بود که به همه نشان بدهیم که کار ما ویژه است. اوایل که در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ برای عکاسی بیرون می‌رفتیم، مردم در بعضی جاها ما را ایستاد می‌کردند و می‌گفتند عکس ما را که بگیری چند می‌گیری؟ دقیقاً بعد از سال ۲۰۰۴ که ما این را به سطح جامعه کشانیدیم و در حاشیه نمایشگاه‌های عکاسی که مصاحبه می‌کردیم، همه فهمیدند که این دیگر فرق می‌کند. از ۲۰۰۵ به بعد ما را دیگر در سرک ایستاد نمی‌کردند از آن‌ها عکس بگیریم می‌فهمیدند که این عکاس خبری و خبرنگار عکاس است. این قدر تغییر هم تغییر کمی نیست. فعالیت‌های حرفه‌ای باعث شد که عکاسی جا بیفتد. با استاد مسافر و دوستان دیگر تلاش کردیم و یک بخش عکاسی را در دانشگاه کابل تنظیم کردیم. سرعت و پیشرفت عکاسی ما در این چهارده سال به اندازه شصت سال پاکستان و هند بوده است. ما در این چهارده سال با سرعت بسیاری پیشرفت کردیم و بسیاری از عکاسان ما در خارج صاحب جایزه و نام شدند.

حسین حیدریبگی: شما و همین‌طور نسلی از عکاسان تازه برخاسته کشور در طی این سال‌ها کارهای حرفه‌ای کرده‌اید و معرف چهره افغانستان به خارج از مرزها هم بوده‌اید. هم‌چنین این یک واقعیت تلخ است که کشور ما در دهه‌های اخیر بیشتر با جنگ شناخته شده است. اما با این حال، سعی شما بر چه چیزی استوار بوده، یعنی هم‌اکنون جنگ و زبشتی‌های جنگ را معرف بودید یا این که از زیبایی‌های این سرزمین هم به بیرون نشان دادید و در این راستا چه موفقیت‌هایی نصیب شما شده است؟

مسعود حسینی: این يك واقعیت بسیار تلخ است که افغانستان يك کشور جنگ‌زده، تاریک و فقیر است که محل بودباش تروریست‌ها شده است. اما فعالیت‌های هنری در زمینه عکس در طی این سال‌ها تا حدودی برای افغانستان اعتبار هم آورد. من در هنر عکاسی خبری بالاترین جایزه بین‌المللی دنیا را بردم و به علاوه آن، هشت تا بهترین‌های دنیا را هم بردم؛ جایزه پولیتزر که مثل جایزه صلح نوبل است، جایزه وولدرپرس فتو را بردم از کشور هالند که بزرگترین جایزه در اروپا است، جایزه (POYI)، مقام اول تأثیرگذارترین عکس جهان، مقام اول ادیتورهای عکس دنیا، مقام اول حرفه‌ای‌ترین فتوژورنالیست دنیا را بردم. هم‌چنین در داخل افغانستان، بی‌ای دی را بردم که بهترین عکس دنیا که از آمریکا بود. بعد از آن فرزانه از طرف مؤسسه نشنال جیوگرافی جایزه برد، چند جایزه از کانادا برد و از جاهای دیگر و بجهای دیگر هم‌چنین چند جایزه بردند. بیشترین جایزه بین‌المللی در قسمت عکس

جایزه‌ای که آورده‌ام خیلی پول است. متأسفانه شایعه است حتی آن قدر نبود که یک مجموعه بزنم. در زمان ریاست جمهوری حامد کرزی از من خواست که برای معرفی یک کتاب عکس برای سفارت‌خانه‌های افغانستان، از جامعه، فرهنگ، زیبایی طبیعت افغانستان تنظیم کنم، گفتم درست است. آن‌ها به من گفتند که به دلیلی که درآمدت خوب است، ما برایت هزینه نمی‌دهیم. متأسفانه وقتی که در اصلی‌ترین نهاد حکومتی در افغانستان هم چنین ذهنیتی وجود داشته باشد، ناامید کننده است. من هم قبول نکردم. در شرایط فعلی هم من و خانم فرزانه واحدی عکاسی خبری کار می‌کنیم. اما امکانات چندانی در دسترس ما نیست، نه از طرف دولت و نه از طرف انجمن‌های دیگر. انجوها هم به دنبال کارهای دیگر هست و به هنر فکر نمی‌کنند. این مشکلات واقعاً رنج‌آور است. من بزرگترین جایزه تاریخ افغانستان را در هنر عکاسی بردم؛ اما مردم این کشور نمی‌فهمند که چه هست. حالا روی دیگر سکه هم هست؛ کسی که یک جایزه‌ای را می‌برد و می‌فهمد که او چه است، خانه تعلق می‌گیرد، زمین تعلق می‌گیرد، اگر از تبار خودش باشد بیشتر تعلق می‌گیرد و من که از این موهبت‌ها برخوردار نیستم، به من هیچی تعلق نمی‌گیرد. وقتی ما تقاضا کردیم برای یک زمین در اختیار عکاسی در افغانستان قرار بگیرد، باز هم صدای ما به جایی نرسید. گفتیم سه چهار بسوه زمین باشد که بتوانیم با پول شخصی یا از این طرف و آن طرف هزینه تهیه کرده به صورت حرفه‌ای بسازیم. کسی درک نکرد، قبول نکرد و مسکوت ماند، در حالی که می‌بینیم زمین‌ها به چه صورتی می‌رود. در حالی که اگر ما بخواهیم این نهاد را پایه‌گذاری کنیم، سرمایه‌ای برای هنر عکاسی افغانستان می‌شود.

حسین حیدریبگی: متأسفانه قسمتی از مشکلات یاد شده، خواسته و ناخواسته از نوع نگاه قومی و قوم‌سالاری برمی‌خیزد. به هر حال، در این گونه رفتار، یک عده‌ای از هنرمندان ممکن است در زاویه قرار بگیرند، رشد هنری چندان نداشته باشند و دیگری بیشتر علم شود و بیش از حد بهاء داده شود. دیگر این که مشکل زیرساختی هم داریم، نگاه مردم ما هنوز نسبت به مقوله‌های هنری با دیده سبک نگاه می‌کند و هنر در روح و روان‌شان چندان جایگاهی ندارد. نسبت به همه ژانرهای ادبی و هنری این نگاه به نوعی هست. ولی این نگاه بار مسئولیت را از دوش هنرمندان بر نمی‌دارد. ما مسئولیت داریم که این مردم را تغییر بدهیم و مسئولیت ما این نیست که صد درصد کمک شود، چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد و باید به شکل خصوصی و شخصی راه دشوار کار هنری را ادامه داد. در این بخش دیدگاه شما چیست، در طی این سال‌ها چقدر دیدگاه مردم را تغییر داده‌اید، دیگر این که نقش خودت به عنوان یک عکاس در پیشرفت یک دهه گذشته عکاسی در افغانستان چه اندازه بوده و چه کسانی همراه شما رشد کرده‌اند.

مسعود حسینی: وقتی سال ۲۰۰۳ به افغانستان آمدم و کار را شروع کردم، جایگاه خودم را داشتم در هنر عکاسی و خبر. شروع کردم به پوشش دادن جنگ افغانستان. این کار باعث شد که همه بفهمند که یک توانایی در بین خود ما وجود دارد. از همان وقت به بعد علاقه به هنر عکاسی زیاد شد، در هرات، در قندهار، در خوست در بامیان و مزار. کم‌کم عکاسی در کشور رونق گرفت. ما گذشته روشنی از تاریخ عکاسی



همان لحظه گرفتن عکس است، چنین چیزی در ذهن شما بوده یا این که مطابق همان شکل ذهنی صورت گرفته است؟

مسعود حسینی: همان طوری که گفتم اکثریت کار من عکاسی جنگ است که ساختار خود را دارد. البته کارهای دیگری در زمینه هنر، طبیعت داشتم که تمام آن‌ها خبری است. طبیعتا وقتی در یک منظره عکاسی می‌کنم، آن چیزی که شما ساختار می‌گویید خودبه‌خود انجام می‌پذیرد. اما معمولا خودم هم خیلی از وقت‌ها سعی می‌کنم ساختار را به وجود بیاورم؛ از انعکاس سایه استفاده می‌کنم، از انعکاس تصویر به یک جای دیگر استفاده می‌کنم، رنگ‌های متفاوت استفاده می‌کنم. اما عکاسی جنگ کاملا متفاوت است. در عکاسی جنگ دیگر جایی برای فکر کردن به جزئیات نیست. در عکاسی جنگ تمام تلاشم این بوده که به عنوان نگاهی از داخل این جامعه عمل کنم، نگاهی که بیشتر این درد و رنج را می‌شناسد. در واقع من کسی هستم که خانه‌ام می‌سوزد و من از درون آتش گرفته خانه‌ام عکس خبری بیرون می‌دهم. در عکاسی جنگ بسیاری از پیشکشوت‌های این پیشه الگوی من بوده ولی تمام سعی من این بوده که با نگاه خودم عکس بگیرم و جنگ را پوشش بدهم. تمام تلاش من این بود که با بهترین شکل پوشش دهنده جنگ در کشور باشم، از همین جهت کمتر عکاس‌های خارجی می‌آمدند. در قسمت‌های پوشش اخبار غیر جنگ هم عکاس داخلی راحت‌تر می‌تواند پوشش بدهد. چون در داخل است و نسبت به همه قضایا اشراف دارد. مثلا همین دختران ووشو کار را که من پوشش دادم، برای عکاس خارجی بسیار سخت و ناممکن است. مثلا همین جیمز ناکویک که خیلی عکاس موفق است و من

نصیب هنرمندان ما شده است. در قسمت فیلم که شانس چندانی نداشتیم. چون فیلم‌سازی نداریم که دغدغه‌اش سینمای کشور باشد. جوایز عکس در واقع يك اعتباری به افغانستان آورد. این بار افغانستان هم تهِ چاه نگهداشته نشد. و وقتی در فستیوال‌های غرب شرکت می‌کردیم، مردم غرب این را به ما می‌گفتند؛ ما تصور نمی‌کردیم که افغانستان هم چنین جایزه بزرگ هنری دنیا را ببرد. ما تصورش را هم نمی‌کردیم. در جواب‌شان می‌گفتم؛ درست است که ما در جنگیم اما فاقد ذکاوت و هوش و فرهنگ نیستیم، این‌ها را داریم مثل يك جامعه معمولی دنیا و در حال جنگ هم هستیم، به دلایل سیاسی و به دلایل منطقه‌ای. نباید تصور کنید که ما آدم‌های وحشی هستیم و دور ما باید سیم خاردار کشیده شود. به همین شکل در بیست و پنج کشور دنیا نمایشگاه و تعامل داشتم و تا حدودی من و دیگر هنرمندان کشور توانستیم قضاوت‌های ملت‌های دیگر را نسبت به افغانستان تغییر بدهیم.

حسین حیدریگی: همان‌طور که خود شما نیز اشاره کردید، در زمینه فتوژورنالیزم بیشتر کار کردید و مشغول فعالیت هستید، اما در زمینه‌های دیگر چه اندازه علاقمندی داشتید و یا کار کردید از قبیل؛ فتورمان، عکاسی طبیعت، از لحاظ موضوعی در زمینه‌های آثار باستانی و بناهای تاریخی و... هم چنین از لحاظ ساختاری، چه اندازه باور به ساختار در عکس دارید و دنبال کردید، دیگر این که عکس‌هایی که از شما در سطح جهانی مطرح شده و تا کنون جوایزی را کسب کرده‌اند، از چه ویژگی‌هایی برخوردارند و دارای چه نشانه و ساختار. البته باید اشاره کنم که طبیعتا پیشرفت ساختار هنری ابتدا ذهنی است، در ذهن تعالی می‌یابد؛ ساختار شکل پیدا می‌کند، نشانه‌شناسی می‌آید و به همان اندازه که سواد بصری بالا می‌رود، تولید هنری هم ساختارمند رخ می‌نماید. شما در عکس‌هایی که جایزه گرفته و بیشتر به شهرت شما، به شهرت افغانستان، به شهرت عکاسی در افغانستان تأثیرگذار بوده، به دنبال ساختار بودید یا نه؟ منظورم



وقتی در فستیوال‌های غرب شرکت می‌کردیم، مردم غرب این را به ما می‌گفتند؛ ما تصور نمی‌کردیم که افغانستان هم چنین جایزه بزرگ هنری دنیا را ببرد. ما تصورش را هم نمی‌کردیم.



که آیا هنگام عکاسی و در آن لحظه تلخ، به دنبال ساختمندی عکس و حضور نشانه‌ها بودید؟ عکس شما از لحاظ نشانه‌شناسی، کادربندی بی‌عیب و نقص است و حکایت از عمق فاجعه دارد. اما یقیناً منتقد و تحلیل‌گر می‌تواند نشانه‌های بسیاری از عکس بیرون بکشد؛ اما خودت از آن گیرودار چه به خاطر داری و چگونه با این چیدمان عکس مورد نظر خلق شد، آیا انتخاب نشانه‌ها و کادربندی این عکس آگاهانه و دقیق در نظر گرفته شد؟

مسعود حسینی: مسلماً نه. قبلاً هم گفتم عکاسی جنگ متفاوت است از عکاسی‌ای که شما در سینما می‌بینید، عکاسی جنگ آن قدر وقت ندارد که مسائل را تجزیه و تحلیل کند. خودم به دنبال واقعیت آن لحظه هستم. در این عکس هم به دنبال ثبت واقعیت بودم. اولین چیزی که غریب‌ها در عکس‌م می‌بینند مشابهتش با تابلوی جیغ (The Scream) ادوارد مونک است که شخصی فریاد کشیده و احتمالاً یک صحنه وحشتناک را دیده. در آن عکس چهره دخترک دیده می‌شود که وحشت کرده، پیرامونش هم دیده می‌شود. طبیعتاً وقتی من این عکس را می‌گرفتم، حواسم به آن جزئیات نبود. من زخمی شده بودم و بدنم می‌لرزید و اولین چیزی که در ذهنم می‌آمد این بود که کشته می‌شوم. حداقل چیزی که نباید از دست می‌دادم این بود که باید این لحظه را ثبت کنم و مخصوصاً این که دخترک را قبلاً هم دیده بودم، بیش از انفجار وقتی ثبت می‌کردم. من دقیقاً در جایی ایستاد شده بودم که انتحاری شده بود. دقیقاً. بعد که من ویدئو و فیلم‌ها را از خودم دیدم. وقتی من به سمت راست چرخیدم همین رنگ لباس دخترک دوباره به چشمم

عکس‌های یازده سپتمبر را از او دیدم و مرا کارهایش بسیار منقلب کرد، دوبار جایزه پولیتزر برده و وقتی عکس‌هایش را از افریقا ببینید یک نگاه خارجی دارد به سوژه. نگاه او مثل یک سفید فئودال امپریالیست به یک جامعه بسیار غریب و بد بخت است که فرزندش لوچ است و جای و سرپناه ندارد. بخش دیگر سؤال مربوط به تکنیک بود. عرض کنم، تکنیکی که من در نظر گرفتم این بود که از همان روزهای اولیه عکاسی و شروع کارم با خودم گفتم باید واقعیت محض را نشان بدهم؛ همان چیزی را که چشمم می‌بیند. لنز دوربینم نیز چنین باشد نه لنزهایی که رنگ را تغییر بدهد و آسمان را چنان و چنین نشان دهد. آن‌ها برای من واقعیت نبود. تلاش می‌کردم لنز ۵۵ میلی‌متر ببیند که چشم من می‌بیند، نه پایین‌تر و نه بالاتر. بالاتر در صورتی که خطر داشته باشد پیش بروم، من از لنز زوم استفاده می‌کنم که یک ماین وجود داشته باشد در غیر آن از لنز زوم استفاده نمی‌کنم. بنابراین، وقتی من عکس می‌گرفتم از یک حادثه خبری در افغانستان، عکس من می‌شد استاندارد تمام عکاس‌ها. وقتی آن عکس را در عاشورا گرفتم در مرادخانی همین بود، بر همین سیستم و فرم و ساختار و ساختاری که واقعیت محض برای من مد نظر بود به تصویر کشیده شد. وقتی این شات را فرستادم، پنج روزنامه در امریکا و سیزده روزنامه در دنیا این عکس را می‌گیرند، این عکس تأثیر عجیبی در بینندگان داشت.

حسین حیدریگی: عکس‌های شما، عکس‌های تلخی است از لحاظ موضوعی، چه الان یا پنجاه سال بعد ببینیم، فاجعه فاجعه است. فاجعه هیچ‌وقت کم‌رنگ نمی‌شود. عکسی که شما از انفجار مرادخانی گرفتید و ویژگی افشاگرانه داشت، جایزه پولیتزر را گرفت؛ سؤال این می‌تواند باشد



حسین حیدر بیگی: هر هنرمندی یک سری سوژه‌ها و آفریده‌هایش را بیشتر دوست دارد و معمولاً، همان خوب‌ترین‌ها در جشنواره‌های مختلف مقام می‌آورند و هنرمند خودش می‌داند که این کار من بهترین شکل را به خودش گرفته است. همیشه هم دوستش دارد حالا چه درونمایه تلخ داشته باشد و چه درونمایه شیرین. پس نگاه شما با سوژه‌ها و کارهای به یادماندنی شما چگونه است؟ شما هم قطعاً یک تعداد از کارهایتان را که جوایز مختلفی را به بار آورده‌اند، دوست‌شان دارید، یعنی آن‌ها بهترین فرزندان شما هستند؛ حالا چه دارای درونمایه تلخ باشند و چه شیرین. از بین عکس‌های خوب‌تان کدامش را بیشتر دوست دارید و فکر می‌کنید که در بهترین موقعیت خلق شده و دیگر این سوژه تکرار نخواهد شد.

مسعود حسینی: عرض کنم که نسبت به عکسی که پولیتزر گرفت خیلی حس خوبی ندارم و امیدوارم دیگر به هم چون موقعیتی قرار نگیرم. منتهی عکس‌های دیگری که دارم نه از جنگ، از زندگی‌های عادی از بعضی لحظاتی که بسیار خوشحال کننده و امیدوار کننده است؛ برای دختران، انتخابات، و این چیزهایی که واقعا به آن یک امید بوده، آن عکس‌ها را خیلی دوست دارم و بعضی جاها که برای تدریس می‌روم، آن عکس‌ها را نشان می‌دهم چون خیلی دوست دارم در موردشان گپ بزنم. آن عکس‌ها عکس‌هایی‌اند که واقعا فکر می‌کنم دوست دارم‌شان و فکر می‌کنم آن‌ها را باید جداگانه در یک مجموعه‌ای چاپ کرد. عکس‌هایی را که از جنگ و خشونت دارم در تمام دنیا معروف است، آن‌ها را خودم هم نمی‌بینم. معروفیت گسترده عکس‌ها به این دلیل است که از یک انسان افغانستانی است. از این نگاه متفاوت است برای دنیا و برای دیگر کشورها. اما من در هر حادثه‌ای که بودم، غمی از آن حادثه در زندگی‌ام

آمد. هیچ چیز یادمانده بود. یک عکس‌العمل کاملاً طبیعی بود. با خود گفتم باید آن چیزهایی را که با هم ربط دارند پیدا کنم، باید زاویه‌ام را تغییر بدهم تا بهتر بینم، پایم وسط جسدها بود و پایم پر خون شده بود و تمام تلاش‌م این بود که باید این عکس را بگیرم. حتی لت و کوب شدم و افتادم، حتی نزدیک بود یکی مرا بکشد. وقتی دفتر آمدم و عکس را دیدم آن‌طور مردد بودم آیا این را بفرستم یا نه؟ به خاطر این که بی‌اندازه گرافیک بود. مغز سر برآمده بود، دل و جگر بیرون بود، قلب بیرون بود. تنها کاری که می‌توانستم بکنم، می‌توانستم یک مقدار خشونت را پس کنم و برش بزنم. یک مقدارش را برش زدم، نباید باعث حمله قلبی یک نفر می‌شدم. عکس را فرستادم. گزارشش را هم خلاص کردم، ویدئو هم گرفته بودم. توانم تمام شده بود، داشتم می‌مردم... رفتم خانه قلبم بالای دوصد می‌زد. برادرم داکتر است و توصیه کرد که آرام باشم و رویم آب می‌انداخت... بعدش تمام شده بودم، فکر می‌کردم زنده نمی‌مانم. وضعیتی عجیبی بود. روحم در آن جا مانده بود، پیش جسدها. صحنه بسیار وحشتناک بود. من وقتی آرام شدم ساعت نه شب بود. خیرش آمد، کل دنیا برایم زنگ می‌زد که بزرگترین و وحشتناک‌ترین واقعیتی است که ما دیدیم، هیچ امکان ندارد که کسی این واقعیت را ثبت کند. تبریک می‌گفتند. من فکر نمی‌کردم این کار را کرده باشم. صبحش که مصاحبه شد، بی بی سی انگلیسی، من گفتم که من کارم را کردم، نشان دادم واقعیت آن را؛ آن چیزی که بود. من کارم را به عنوان یک فتوژورنالیست انجام دادم. یعنی تمام آن چیزی که در توانم بود انجام دادم. بعد همین عکس به جایزه رفت.

حسین حیدر بیگی: تُب یک سؤال کلاسی هم داشته باشیم، چون شما بیشتر عکس خبری کار کردید، ویژگی‌های عکس خبری چه مواردی می‌تواند باشد، ویژگی‌هایی که یک عکس خبری را منحصر به فرد و متمایز نشان بدهد؛ ویژگی‌هایی که خیلی مهم‌اند. دیگر این که وضعیت عکس خبری در کشور چگونه است؟ و هم چنین وضعیت کلی عکاسی خبری در کشور چطور است؟

مسعود حسینی: عکس خبری یک خاصیت دارد که بسیار معروف است که می‌گوید درست در زمان خاص و مکان خاص باشد؛ به موقع باشد. یک خصیصه است که بعد از کنترل تمام اخبار به آن می‌رسد. این مطلب را از این جهت گفتم که عکس خبری روحیه خاص می‌خواهد، هر کس انجام داده نمی‌تواند. روحیه‌اش این است که عکاسی برایش بی‌اندازه مهم باشد و عشق داشته باشد. اطلاعات داشته باشد و بفهمد که یک جایی اگر مظاهره شود به خشونت می‌انجامد یا نه، اطلاعات خبری باید داشته باشد، وضعیت نفرها را باید بشناسد که چی به چی هست. تُب این چیزهایی است که یک عکاس خبری باید داشته باشد. یک ارتباط بسیار گسترده با همه، بدون هیچ تعصب و با بی‌طرفی حرفه‌ای. اما این که چگونه خبری را بیشتر پوشش می‌دهد، بستگی به علاقه شخصی عکاس خبری دارد. طبیعتاً اول سبک و سنگین می‌کند که کدام عکس و خبر بیشتر حساس است و انعکاس بیشتر پیدا می‌کند. بعد از این سنجش است که کار نهایی انجام می‌پذیرد. اما خودم به عنوان عکاس خبری، همواره تلاش کرده‌ام که در عکس خبری در کشور ما

مانده و می‌چشم. در انفجار دوم پیش سفارت هند دخترک در بغلم جان داد و مسلم است که نمی‌خواهم دوباره آن عکس را ببینم چون برای خودم زجر دهنده است، یا مثلاً دخترکی را در هلمند، پدرش بین دیگ آبجوش انداخت و قندهار آوردیم و جان داد. معلوم است که دوباره نمی‌خواهم آن را نشان بدهم. درست است اگر روزی نیاز باشد دوباره تاریخ خشونت را نشان بدهم، همه را بیرون خواهم داد؛ کاری هم ندارم که کی قهر می‌شود کی نمی‌شود. کاری به این چیزها ندارم که افغانستان را خوب نشان بدهم یا نه، اصلاً به این چیزها کار ندارم، یک واقعیت است که وجود دارد و من از نشان دادن این واقعیت برهنه هیچ هراس و شرمی ندارم. این واقعیت است که در جنوب هم آن‌طور وحشی‌بازی‌ها می‌شود. من که نمی‌توانم سانسور کنم نشان‌شان می‌دهم اگر یک زمان لازم شد. اما واقعیتش این است که خودم دوست ندارم دوباره آن‌ها را ببینم. حالا مدتی زیادی است که جنگ بسیار فروکش کرده و من یک ذره حالم بهتر شده، اما یک زمان ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ و تا ۲۰۱۰ در جنوب و کابل جنگ به شدت جریان داشت، اوچش از ۲۰۰۶ شروع شد و بین ۲۰۰۵ و ۲۰۱۰ بود. در این زمان من یک آدم به شدت عقده‌ای ناراحت و عصبانی بودم؛ از همه چیز. تقی به توقی می‌خورد سروصدا و گریه می‌کردم. از وجود غم می‌بارید و دلیلش هم همین عکس‌ها بود. آن وضعیت‌ها را می‌دیدم. حالا نمی‌خواهم به آن شرایط برگردم. اگر نیاز باشد آن عکس‌ها وجود دارد و از بین نمی‌رود. اگر نیاز باشد من تاریخ خشونت را به تصویر بکشم نشان می‌دهم.





رعایت شود، اگر هم به افغانستان رسید خوب، اگر نشد چند نمونه‌اش را در چندجایی می‌گذارم که چندتا آدم باسواد ببینند.

حیدریگی: به عنوان سؤال آخر، شما در لابه‌لای صحبت‌های‌تان اشاره کردید به آدم‌هایی که در پیشرفت شما تأثیرگذار بودند؛ از لحاظ سبک، ساختار، انتخاب سوژه و هر چیزی دیگر در عکاسی. معمولاً هنرمندان در ابتدای کار تحت تأثیر پیشکسوت‌ها هست و در برهه زمانی کار کسی را دنبال می‌کند و شبیه آن کارها عمل می‌کند ولی کم‌کم خودش را جدا می‌کند و خودش را درمی‌یابد. این افراد دقیقاً در زندگی عکاسی شما کیانند؟ آیا بعضی‌ها هم هستند که همیشه الگوی شما باقی مانده باشند، یا این‌که از همه گذر کردید و به یک نگاه خاصی رسیده‌اید که مربوط به خودتان است؟

شبیه ایران، پاکستان و هند نشود، خصوصیت آن‌ها این است که عکس خبری را دست‌کاری می‌کند. این کار در ایران بی‌نهایت مشهور است، مثلاً یک اتفاق می‌افتد، پولیس هست، عکاس ایران پولیس را می‌گوید این کار را بکن و آن کار را... کارگردانی می‌کند، آن عکس خبری نیست؛ ارزشی ندارد. متأسفانه بعضی مجموعه‌هایی که ایرانی‌ها در این‌جا کار کرده‌اند، فاقد ارزش هستند. به همین خاطر این‌ها جایزه جهانی را نمی‌برد و کسانی که قضاوت می‌کنند هم این عملکرد را می‌فهمند، آن‌ها هم آمدند افغانستان و ایران و... کار اول که ما کردیم، نگذاشتیم که عکاس‌ها در افغانستان صحنه‌سازی کنند. خودم هم همین شیوه را پیش بردم. بزرگترین جایزه را از عکاسی بردم که صحنه‌آرایی نداشت. با تمام مشکلات این فرهنگ را جا انداختیم. ما زیاد تلاش کردیم که در عکس خبری دروغ و صحنه ساختگی نباشد.

اما وضعیت کلی عکاسی در افغانستان پیشرفت کرده، خیلی سریع هم پیشرفت کرده است. ما شاید در تکنولوژی عکس خیلی خیلی در منطقه پیش هستیم، در اینترنت سانسور نداریم، در آپلود و دانلود سانسور نداریم. بنابراین، عکاسان ما بهتر می‌توانند نمونه‌های عکس جهان را ببینند و سریع‌تر می‌توانند عکس‌ها را در اختیار ارباب‌رجوع بگذارند. این خیلی کمک کرده است، گرچه این در کیفیت خوب است، اما کمیت پول نیاز دارد. سواد عکاسی نسبتاً بهتر شده. ما برای اولین بار تاریخچه عکاسی در افغانستان نوشتیم. ناقص است اما ولی یک پله پیشرفت حساب می‌شود؛ به سه زبان، پشتو، فارسی و انگلیسی. انگلیسی‌اش به سفارتخانه‌ها رفته و به کشورهای دیگر معرفی شده است.

از مجموعه عکس‌های خودم، چاپ حرفه‌ای و جدی ندارم. یکی از دلایل این است که فرصت بسیار کم است و آن را گذاشتم برای آینده که انجام بدهم. دوم این‌که هنوز نتوانسته‌ام با جاهایی که کار کرده‌ام ارتباط بگیرم و مسائل کپی‌رایت را حل کنم. از کپی‌رایت مطمن نیستم و عکس‌هایی را هم که گرفتم ساده نیست، وجه حقوقی دارد. در این حقوق چندین ارگان بین‌المللی دیگر صاحب نفع است. اگر بخواهم چاپ حرفه‌ای کنم، باید خارج از افغانستان چاپ کنم و قوانین کپی‌رایت

مسعود حسینی: فکر می‌کنم از لحاظ اخلاقی و روش زندگی، منوچهر دقتی، استاد، بسیار بر من تأثیرگذار بوده، سادگی‌اش، صمیمیت‌اش، از لحاظ نحوه پوشش دادن خبر جنگ در عکس، نگاه هنری که به عکس داشت. از خبرنگاران جنگ دنیا هم بودند که در اوایل خواسته و یا ناخواسته شبیه آن‌ها کار می‌کردم؛ اما فکر می‌کنم در کلیت فقط راه خودم را رفتم، و به همین خصوصیت‌هایی که گفتم و این‌که در محل حضور داشتم و نگاهم از داخل بود. مستقیم درگیر بود و در جنگ دورین‌ام در یک دستم بود و در دست دیگرم جانم. به همین شکل پیش رفتم و چون خانم‌ام می‌سوخت و از آتش خانم‌ام را پوشش خبری می‌دادم. حالا فکر می‌کنم خیلی‌ها این روش مرا بیشتر دوست دارند و مورد تحسین قرار می‌دهند. البته این روش من به درد کسانی می‌خورد که نسبت به جنگ حس و حالی داشته باشد. اگر نه می‌شود همان نگاه بیرونی که شاید چندان تأثیرگذار نباشد.



**عکس خبری یک خاصیت دارد که بسیار معروف است که می‌گوید درست در زمان خاص و مکان خاص باشد؛ به موقع باشد. یک خصیصه است که بعد از کنترل تمام اخبار به آن می‌رسد.**